

۱۰۳

بررسی روند تطوّر شخصیت کاووس

• دریافت ۸۸/۱۰/۱۳

• تأیید ۸۸/۱۲/۱۸

بررسی روند تطوّر شخصیت کاووس از روزگار باستان تا شاهنامه

رضا ستّاری*

چکیده

کاووس یکی از نامدارترین پادشاهان ایرانی است که در میان پادشاهان شاهنامه، بیشترین و طولانی‌ترین حضور را در حماسه ملی ایران دارد. بسیاری از داستان‌ها و نبردهای مشهور شاهنامه در زمان پادشاهی و یا پس از پادشاهی و در زمان حیات او رخ می‌دهد؛ داستان‌هایی چون داستان رستم و سهراب، سیاوش و نبردهایی چون جنگ مازندران، هاماوران و نبرد بزرگ کیخسرو با افراسیاب از جمله مهم‌ترین این داستان‌ها و نبردهاست. همچنین در اوستا، متن‌های پهلوی و متن‌های فارسی و عربی پس از اسلام نیز از این پادشاه و کارهای او سخن رفته است.

کاووس هرچند در اوستا شهریاری فرهمند و توانا خوانده شده است که بر همه کشورهای و مردمان فرمان می‌راند؛ اما سرگذشت روشنی در این کتاب ندارد. خطوط اصلی چهره این شخصیت نامدار در متن‌های پهلوی و متن‌های فارسی و عربی پس از اسلام نمودار می‌شود. در این مقاله سیر شخصیت کاووس در متن‌های موجود از اوستا تا شاهنامه و کرده‌های این پادشاه نامدار چون آسمان‌نوردی، جنگ مازندران و هاماوران و... بررسی شده است.

کلید واژه‌ها:

کاووس، حماسه، اوستا، شاهنامه.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

مقدمه

بیش تر روایت‌های مربوط به شخصیت‌های حماسه ملی ایران، اعم از شاهان و پهلوانان و دیگر نقش‌ورزان، که شکل نهایی آن‌را در شاهنامه می‌بینیم، ریشه در آن گروه از روایت‌های اسطوره‌ای دارند که صورت مکتوب آن‌ها در کنار روایت‌های شفاهی، از گذشته‌های دور (دوره باستان و میانه) به روزگاران نوتر رسیده است. آشخور بخشی از این روایت‌ها، داستان‌های اسطوره‌ای مشترک هندواروپایی یا هندوایرانی است که از نیاکان نژاد آریایی به یادگار مانده است. این روایت‌ها در روند شکل‌گیری خود در بستر زمان، تحت تأثیر عواملی چون دگرگونی، شکستگی، ادغام، نفوذ عناصر بیگانه و جابه‌جایی، دچار تغییر و تحولاتی گاه اندک و گاه بنیادین شده‌اند.^(۱) ودا، کتاب مقدس هندوها و اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، نخستین منابع نوشتاری هستند که این روایت‌ها را در مرحله‌ای از روند تطوّر و تحوّل آن حفظ کرده‌اند.

بررسی و مقایسه تطبیقی - کارکردی شخصیت‌های اسطوره‌ای - حماسی شاهنامه با برابر نهاده‌های اوستایی آن‌ها و هم‌چنین روایت‌های مربوط به آن‌ها در متن‌های دوره میانه می‌تواند چگونگی روند این تغییر و تحوّل را در اسطوره‌های ایرانی نشان دهد. موضوع این جستار، بررسی روایت‌های مربوط به شخصیت کاووس به منظور نشان دادن روند تحوّل شخصیت این پادشاه نامدار سلسله کیانی، از روزگار باستان تا زمان سرایش شاهنامه است.

به باور بارتولومه، بخش نخست نام کاووس، *Kāv* صورت دیگری است از Kay که در اوستایی Kavi است (عنوان شاهان کیانی) و بخش دوم آن در اوستا Usan_ (نام خاص) است که شاید به معنی چاه و چشمه باشد. پس کاووس در اصل یعنی کی اوسن (شاه اوسن)، که پس از افزودن دوباره کی به شکل کیکاووس در آمده است. (Bartholomae 1964: 406,442) این نام در پهلوی کی‌اوس Kaius است (کزازی ۱۳۸۱: ۳۳۶)، که در تفسیر پهلوی (زند) به خرسندی برگردانده شده است. (پورداوود ۱۳۷۷: ۲۳۵) اشیپگل و یوستی آن‌را آرزومند، با اراده و توانا معنی کرده‌اند. (خالقی مطلق ۱۳۸۰: ۵۷۹)

بر سر اسطوره‌ای یا تاریخی بودن شخصیت کاووس، در میان پژوهشگران اختلاف دیدگاه وجود دارد. درحالی که گلدنر و اشیپگل (پورداوود ۱۳۷۷: ۲۳۶) و پس از آن دومزیل (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۸۵) کوشیده‌اند تا با مقایسه‌ی کوی اوسن اوستایی با کاوی اوسنس ودایی، این هردو را یک نفر و در نتیجه کاووس را شخصیتی هندوایرانی و اسطوره‌ای بدانند، پورداوود همانندی‌های این دو شخصیت را برای پذیرفتن یکی بودن آن‌ها برای خواننده قانع‌کننده نمی‌داند. (پورداوود ۱۳۷۷: ۲۳۶)

صفا اما وجود این همانندی‌ها را خود دلیلی بر وجود تاریخی کاووس و دیگر شاهان کیانی می‌داند. (صفا ۱۳۶۹: ۵۰۸-۵۰۹)

مهرداد بهار (بهار ۱۳۷۶: ۹۳) و سرکاراتی (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۸۴) در این باره دیدگاهی چون شرق‌شناسان دارند و کاووس را شخصیتی اسطوره‌ای و هندوایرانی می‌دانند.

از کاووس چهاربار در اوستای موجود یاد شده است. در آبان‌یشت (بند ۴۵-۴۷)، او همانند بیشتر پادشاهان و پهلوانان‌ی که نامشان در آبان‌یشت آمده، با بردن پیشکش به درگاه آناهیتا از او می‌خواهد تا آرزو و خواسته‌اش را برآورد: «کاووس توانا در پای کوه «ارزبقیه»، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند او را پیشکش آورد... و از وی خواستار شد: «ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه‌ی کشورها شوم؛ که برهمه‌ی دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «کوی»^(۲) ها و «کَرپ»^(۳) های ستمکار چیرگی یابم. آردویسور آناهیتا- که همیشه خواستار زور^(۴) نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند- او را کامیابی بخشید.» (اوستا ۱۳۸۲: ۳۰۵-۳۰۶) در سه‌بار دیگری که از کاووس در اوستا یاد شده است چیزی درباره‌اش به‌دست نمی‌آید. در بهرام‌یشت (بند ۳۹) او از اهورامزدا آرزوی نیرو می‌کند و در زامیادیش (بند ۷۱) از او در کنار برخی شاهان دیگر کیانی به‌عنوان کسی که دارای فرّ است یاد شده است و سرانجام در فروردین‌یشت (بند ۱۲۱) نام او در کنار مقدّس‌ان و نام‌آورانی می‌آید که فروشی آنان ستوده شده. تمام آن‌چه در اوستای موجود درباره‌ی او آمده همین است؛ اما در متن‌های پس از اوستا، آگاهی‌های بیشتری از کیکاووس و کرده‌های او یافت می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها را در این‌جا یادآور می‌شویم:

یکی از مهم‌ترین کارهایی که به کیکاوس نسبت داده‌اند، ساختن هفت کاخ (در برخی متن‌ها پنج کاخ) بر بالای البرز است که در دینکرد و بندهشن، این کاخ‌ها ویژگی خاصی دارند. در دینکرد آمده: «... و ساختنش هفت خانه بر میانه‌ی البرز: یکی زرّین، دو سیمین و دو پولادین، دو از آبگینه و مردمی را که نیرو از پیری تباه شده و جان نزدیک به بیرون‌رفتن از تن بود، [چون] به خانه‌ی او رسیدند، تیز پیرامون آن خانه بردن و پیری از ایشان فرو افکنده شدن و ایشان را زور و جوانی باز آمدن. آن‌گاه فرمانی داده شد که مردمان را به در باز مدارید، پانزده‌ساله به‌حضور آورید.» (بهار ۱۳۸۱: ۱۹۳) و در بندهشن نیز آمده است: «یکی آن که کاووس کرد به البرز... خانه‌ی کاووس را گوید که یکی زرّین بود که بدو برمی‌نشست: دوتا از آبگینه بود، که او را اسبستان بود، دوتا پولادین بود که او را رمه (بدان بود) از آن به هر مزه‌ای چشمه‌ی آب بی‌مرگ تازد که پیری را

چپره گردد، زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در اندر شود، برنای پانزده‌ساله بدان در بیرون آید، و مرگ را نیز از میان برد. «دادگی (۱۳۶۹: ۱۳۷) از این کاخ‌ها در دیگر متن‌ها به گونه‌های دیگر نیز یاد شده است.^(۵)

کریستن‌سن که ماده اصلی سرگذشت کاووس را تقلیدی از سرگذشت ییم(جم) می‌داند (کریستن‌سن ۱۳۵۵: ۱۱۹)، کاخ کاووس را، که خاصیت جوانی بخشیدن به سالخوردگان را دارد، در کنار گنگ دژ سیاوش، که درون آن همیشه بهار است، از جمله بناها و کاخ‌های اسرارآمیزی می‌داند که از روی ورمکرد ساخته شده است.^(۶) (کریستن‌سن ۱۳۵۰: ۲۱) او همچنین معتقد است بن‌مایه ساختن کاخ‌های هفتگانه‌ای که به کاووس نسبت داده شده است، بن‌مایه‌ای بسیار کهن است که در بسیاری از افسانه‌ها دیده می‌شود و در اصل به هفت‌رنگ سیارگان باز می‌گردد که در ساخت پرستشگاه‌های بابلی به کار آمده است. (دومزیل ۱۳۸۴: ۸۳) در شاهنامه، کیکاووس کاخ‌هایی برفراز البرزکوه می‌سازد تا از آن‌جا بر کارهای دیوان نظارت کند و آنان را از گزند رساندن به مردمان بازدارد:

یکی خانه کرد اندر البرزکوه	که دیوانان رنج‌ها شد ستوه
بفرمود کز سنگ خارا کنند	دو خانه برو هر یکی ده کمند
بیاراست آخر به سنگ اندرون	زی‌ولاد میخ و زخارا ستون
ببستند اسپان جنگی بدوی	هم‌اشتر عماری کش و راه جوی
دو خانه دگر ز آبگینه بساخت	ز برجد به هر جاش اندر نشاخت...

(فردوسی ۱۳۷۱: ۲/۱۵۰/۱۳۵۸-۳۶۴)

اما در شاهنامه اشاره‌ای به ویژگی جوانی‌بخشیدن این کاخ‌ها و یا داشتن چشمه آب بی‌مرگی‌ای که در بندهشن از آن یاد شده، نشده است. به‌گمان نگارنده آنچه در شاهنامه به‌عنوان نوشداروی کیکاووس از آن یاد می‌شود، می‌تواند یادمانی از همین ویژگی کاخ کاووس و چشمه‌ی آب بی‌مرگی‌ای باشد که در آن روان است.^(۷)

یکی دیگر از کارهای معروف کاووس، آسمان‌نوردی نافرجام اوست که در بسیاری از متن‌های پیش و پس از اسلام با عنوان‌های مختلفی از آن یاد شده است. در دینکرد با فریبکاری دیو خشم و دیگر دیوان همکار وی، پادشاهی بر هفت کشور در اندیشه کیکاوس خوار می‌شود و او در آرزوی شاهی بر آسمان و نشستن بر گاه امشاسپندان به فکر پرواز برای پیکار با یزدان می‌افتد و در این پرواز با از دست‌دادن فرّه ایزدی به‌همراه سپاهیان از آسمان بر زمین فرو

می‌افتد. (بهار ۱۳۸۱: ۱۹۴) در بندهشن از آسمان نوردی کیکاووس با تعبیر «کارزار آسمان» یاد شده است که سبب فروافتادن از آسمان و از دست‌دادن فره‌اش شد. (دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۰) در ائوگمدئچا نیز به آسمان نوردی کاووس اشاره شده است. (عقیقی ۱۳۷۴: ۱۷۱) در متن‌های فارسی و عربی نیز به تفصیل یا اجمال به این بخش از داستان کیکاووس برمی‌خوریم: «[کیکاووس] گفت مرا چاره نیست تا بر آسمان روم و ستارگان و ماه و آفتاب را ببینم. پس طلسمی بکرد و [به هوا برآمد از قوت دانش که او را بود و] لختی بر شد و چندکس با کیکاووس بر شدند [و چون به آن‌جا رسید که ابر است آن بند طلسم بشکست و فرو افتادند و] همه بمردند مگر کیکاووس که او بماند تنها و لیکن هیبت‌اش بشد.»^(۸) (بلعمی ۱۳۵۲: ۶۰۱) در شاهنامه به‌خواست ابلیس، دیوی نغز دست کاووس را گمراه می‌کند تا او برای پی‌بردن به راز آسمان و چگونگی گردش چرخ، به یاری چهار عقاب آموزش دیده، به آسمان بر شود:

دل شاه از آن دیو بی‌راه شد	روانش زاندیشه کوتاه شد
گمانش چنان شد که گردان سپهر	به‌گیتی مر اورا نمودست چهر
... از آن پس عقاب دلاور چهار	بیاورد و بر تخت بست استوار
... شنیدم که کاووس شد بر فلک	همی رفت تا برسد بر ملک

(فردوسی ۱۳۷۴: ۱۵۲/۲-۳۸۷/۱۵۳-۳۸۸، ۴۰۲ و ۴۰۷)

پس از چندی که عقابان نیروی پروازشان را از دست می‌دهند، تخت کیکاووس از آسمان بر زمین آمل فرو می‌افتد:^(۹)

چو با مرغ پرّنده نیرو نماند	غمی گشت و پرها به‌خوی در نشانند
نگونسار گشتند زابر سیاه	کشان بر زمین از هوا تخت شاه
سوی بیشه شیر چین آمدند	به آمل به‌روی زمین آمدند

(همان، ۴۱۱ و ۴۱۳)

اما چون می‌بایست سیاوش از او پدید آید، کیکاووس از مرگ می‌رهد و به‌زاری و خواری در بیشه سرگردان می‌شود:

سیاووش زو خواست کاید پدید	ببایست لختی چمید و چرید
... بمانده به‌بیشه درون زاروخوار	نیایش همی کرد با کردگار

(همان، ۴۱۵ و ۴۱۷)

به باور «کریستن سن» داستان اسطوره‌ای حمله کاووس به آسمان، از طریق اختلاط و آمیزش با روایتی از افسانه اسکندر، که خود از اسطوره بابلی اتانا (Etana)^(۱۰) مأخوذ است، در خدا/ینامه تغییر شکل داده و به صورت تشبّی برای دست‌یافتن به آسمان‌ها در آمده است. «کریستن سن ۱۳۵۰: ۲۴) برخی این پرواز نافرجام را تمثیلی دانسته‌اند از این که راز آفرینش را با چشم سر نیز نمی‌توان شناخت. (خالقی مطلق ۱۳۸۰: ۵۵) پژوهشگر دیگری نیز با توجه به معنی نام کاووس، که آن را کی آرزومند دانسته، کاووس را نماد انسان اساطیری‌ای انگاشته که در آرزوی یافتن فرزندی بود تا بتواند او را قربانی کند: «داستان رفتن کاووس به آسمان - که در روایت کنونی شاهنامه جای و معنایی ندارد و نوعی سبکسری ابلهانه و هوس به‌شمار می‌رود - همانند اسطوره اِتنه برای به‌چنگ آوردن فرزند بوده است. وی که در اساطیر سومری شهریاری پارسا بود و فرزندی نداشت، به این آرزو به آسمان صعود کرد که از بارگاه خدایان، گیاه زایش با خود بیاورد. ماجرای رفتن کاووس به آسمان، نه تنها با این داستان شباهت دارد، بلکه آمدن آن در متون پهلوی هم اصالت و قدمت آن را تأیید می‌کند...» (مزداپور ۱۳۶۹: ۶۶)

هم‌چنین داستان آسمان‌نوردی نافرجام کیکاووس، بسیار همانند داستان نمرود، پادشاه بابل است که با صندوق و چهار کرکس به آسمان پرواز می‌کند. (کزآزی ۱۳۸۱: ۵۳۲) شاید به‌سبب همین همانندی است که به‌جز شاهنامه در همه متن‌های پس از اسلام که از آسمان‌نوردی کاووس در آن‌ها یاد شده، کاخ کاووس در بابل قرار دارد و او از بالای این کاخ بلند، آسمان‌نوردی‌اش را آغاز می‌کند: «گویند کیکاووس پیروزمند و نیک‌روز بود و بر اثر پیروزی و نیک‌روزی‌ای که خداوند نصیب او کرده بود، خواست که از آسمان آگاه شود. قصری را که در بابل است بنا کرد و بر آن صعود کرد.»^(۱۱) (مقدّسی ۱۳۸۱: ۵۰۵)

یکی از کارهای ناپسندی که در برخی متن‌های پهلوی به کاووس نسبت می‌دهند کشتن گاوی ایزدی است که مرز ایران و توران را پاس می‌داشت: «چنین پیداست که در فرمانروایی کاووس گاوی بود که نیروی معجزه‌آمیزی از ایزدان به تنش رسیده بود. هرگاه ایرانیان و تورانیان با هم درباره مرز، پیکار (=دعوا) داشتند، آن گاو را می‌آوردند و او مرز میان ایران و توران را درست باز می‌نمود و از آن‌جا که هرگاه ایرانیان علیه تورانیان دادخواهی می‌کردند، تورانیان در پیکار، دروغ‌زن می‌شدند و پیوسته با آن مرزنامه‌ی گاو محکوم می‌گشتند و از ایرانیان به آنان آسیب می‌رسید، از آن‌رو، بر کاووس رشک بردند که چنین چیز شگفتی دارد و بر آن شدند آن گاو را بزنند و تباہ کنند و به جادوگری و پری‌گری اندیشه کاووس را درباره آن گاو آشفته کردند و او

جنگجویی به نام سریت را فرمود که آن گاو را بکشد. آن مرد برای نابودی آن گاو آمد. در این جا معجزه بزرگی پیدا گشت. چنان که دین گوید: آن گاو بلند گفت که: مرا مکش، ای سریت هفتم، (اگر چنین کنی) آن کسی که در جهان بیش از همه خواهان راستی است، کین این رمه را خواهد خواست. زردشت برسد و بدکردن تو را در دین اعلام کند و به روان تو دشواری رسد، چنان که از آن جا پیداست که: بدکار را (بدی) برسد و مرگ برای او (با آن بدی) برابر است. پیداست که آن مرد چون معجزه‌ای را از گاو دید او را نکشت، بلکه به پیش کاووس بازگشت و آن چه دیده بود گفت. کاووس از آن جا که دیوان و جادوگران او را سخت فریفته بودند به آن مرد فرمود که گاو را بکشد. آن مرد بار دیگر باز پیش آن گاو رفت و هرچه گاو گفت، گوش نداد و او را کشت. «آموزگار، تفضلی ۱۳۸۲: ۶۹-۷۰»

این داستان در کتاب گزیده‌های زادسپرم نیز به شکل مفصل‌تری آمده است.^(۱۲) این گاو می‌تواند یادآور گاو اساطیری اوگ‌دات^(۱۳) باشد (کریستن سن ۱۳۵۵: ۱۲۱) که در اثر جابه‌جایی در گذر زمان دگرگونی بسیاری به خود دیده است و در اسطوره‌های ایرانی به صورت‌های گوناگون پدیدار می‌شود: در داستان فریدون و ضحاک به شکل گاو برمایون، که پرورنده فریدون است و به دست ضحاک از پای در می‌آید؛ و در داستان کیخسرو و افراسیاب به صورت پدیده انسان-گاوای چون اغریث،^(۱۴) که افراسیاب او را می‌کشد. بنابراین کشتن چنین گاوی می‌تواند نشان‌دهنده جنبه‌های اهریمنی شخصیت کیکاووس باشد؛ (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۱۹) چنان که درباره ضحاک و افراسیاب نیز چنین است.

کرده دیگر کیکاوس لشکرکشی او به مازندران و هاماوران است. از لشکرکشی او به مازندران در متن‌های پیش از اسلام و کتاب‌های معتبر تاریخ پس از اسلام تا زمان فردوسی نشانی نیست، اما در شاهنامه داستان این لشکرکشی به تفصیل آمده. تنها در تاریخ غررالسیر آغاز داستان لشکرکشی کیکاوس به هاماوران (یمن) شباهتی به آغاز داستان لشکرکشی او به مازندران در شاهنامه دارد: «دیو در چهره جوانی خوش‌روی و نیکوکار همراه نوازندگانی بر او درآمد. کیکاوس سرگرم باده‌گساری بود. دیو در میان نواختن ساز و آواز، سرودش را به ستایش از یمن کشاند... این خوشامدگویی‌ها کیکاوس را برانگیخت و دل او را بلرزاند و به سوی یمن کشید.» (ثعالبی ۱۳۷۲: ۱۱۵) به همین سبب اشیگل، داستان جنگ مازندران را داستانی می‌داند که از روی جنگ هاماوران ساخته شده است (نولدکه ۱۳۶۹: ۹۴)، اما نلدکه نظر دیگری دارد؛ او می‌نویسد که «جنگ مازندران یک روایت مجزای قدیمی است که از یک طرف از روی ماجراهای

اسفندیار و از طرف دیگر از روی مسافرت به هاماوران درست شده است. «همان، ۹۴-۹۵) کریستن سن اما داستان نبرد کاووس با دیوان مازندران را اقتباسی از داستان هوشنگ، که در یشت‌ها بیش از همه بر دیوان مازندران چیرگی یافته بود، می‌داند (کریستن سن ۱۳۵۵: ۱۲۱) داستان لشکرکشی کیکاووس به هاماوران به اجمال و یا تفصیل در بیشتر کتاب‌های تاریخی فارسی و عربی پس از اسلام آمده^(۱۵) و در بندهشن نیز اشاره‌ای کوتاه به آن شده است.^(۱۶)

نتیجه‌گیری

کاووس هرچند در اوستا شهریاری فرهمند و تواناست که بر همه کشورهای و مردمان فرمان می‌راند؛ اما همان‌گونه که استاد صفا نوشته است: «سرگذشت روشنی در اوستا ندارد.» (صفا ۱۳۶۹: ۵۰۲) خطوط اصلی چهره این پادشاه در متن‌های دوره میانه نمودار می‌شود، که در آنجا سبکسری‌های بسیارش بر شکوه اندک‌ش هاشور می‌زند. خام‌کاری‌ها و کژروی‌هایی که در متن‌های پس از اسلام به او نسبت می‌دهند، چندان شکوهی برایش برجای نمی‌گذارد تا جایی که برخی پژوهشگران چهره ناپسند او را نمونه فرمانروایی همه خودکامگان افسانه و تاریخ می‌دانند (اوستا ۱۳۸۰: ۳۴۵) و از همین روست که فردوسی این‌گونه او را از زبان گودرز جهان‌دیده به سبب بی‌خردی نکوهش می‌کند:

به‌رستم چنین گفت گودرز پیر	که: «تا کرد مادر مرا سیر شیر
همی بینم اندر جهان تاج و تخت	کیان و بزرگان بی‌داربخت
چو کاووس نشنیدم اندر جهان	ندیدم کس از مهتران و مهان
خرد نیست او را نه دانش نه رای	نه هوشش به جایست و نه دل به جای

(فردوسی ۱۳۷۴: ۱۵۴/۲ / ۴۲۰-۴۲۳)

یادداشت‌ها:

- ۱- برای آگاهی بیشتر از چگونگی تأثیر این عوامل نک. بهار، ۱۳۷۶: ۳۹ به بعد و سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۱۳-۲۲۴.
- ۲- کوی‌ها- در اوستا به گروهی از فرمانروایان دشمن دین مزداپرستی اطلاق می‌شود. (اوستا ۱۳۸۲: ۱۰۳۶)
- ۳- کَرَب- در اوستا، عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرستان و دشمنان دین مزداپرستی است. (همان، ۱۰۳۱)
- ۴- زور- پیشکش‌های مایع مانند شیر و نوشابه‌ی «هَوم» و مانند آن‌هاست که به آیین نیایش می‌برند. (همان، ۹۹۹)
- ۵- به‌عنوان نمونه در تاریخ طبری (ص ۴۲۲)، شیطان‌ها که فرمانبردار کیکاووس‌اند شهری هشتصدفرسنگی برای او می‌سازند که حصارهایی از جنس طلا و نقره و... دارد. این شهر در تاریخ بلعمی (ص ۵۹۸) هشت‌فرسنگی است.
- ۶- کزازی کاخ کاووس و دیگر کاخ‌هایی از این‌دست را در اسطوره‌های ایرانی از دید نمادشناسی، بازتاب آرزوی زندگی آرمانی‌ای می‌داند که آدمی همیشه در جستجوی دست‌یابی به آن بوده است. به باور او چنین کاخ‌هایی همان آرمان شهر اندیشمندانی چون افلاتون و فارابی است که به‌این‌صورت نمادینه شده‌اند. (کزازی ۱۳۸۱: ۵۵۲-۵۵۳)
- ۷- به‌نظر هرمان لومل این ویژگی از پیش‌نمونه‌ی هندی جادوگر کاووس، کاویه اوشنس به او رسیده است. (دومزیل ۱۳۸۴: ۱۱۰)
- ۸- برای آگاهی از دیگر روایت‌ها نک. طبری: ۴۲۲؛ ثعالبی: ۱۲۸ به بعد؛ دینوری: ۳۷؛ مسعودی: ۲۲۱ و مقدّسی: ۵۰۵.
- ۹- فردوسی در دوجای دیگر (۱۲۹/۲۲۵/۶ و ۱۷۸۷/۴۰۶/۷) ساری را جای فروافتادن کیکاووس می‌داند.
- ۱۰- برای آگاهی از این داستان؛ نک. رفیعی ۱۳۶۹: ۱۹۱-۱۹۷.
- ۱۱- هم‌چنین نک. طبری: ۴۲۲؛ اصفهانی: ۳۵؛ ثعالبی: ۱۱۸.
- ۱۲- نک. گزیده‌های زادسپرم: ۱۹-۲۰.
- ۱۳- اوگ‌دات- به‌معنای یکتا آفریده؛ گاو نخستین که به‌دست اهریمن از پای در آمد. برای آگاهی بیشتر نک: دادگی ۱۳۶۹: ۴۷ و ۴۰ به بعد.
- ۱۴- اگریث- نام پسر پشنگ و برادر افراسیاب شاه توران است. به روایت شاهنامه او به گناه همدلی با ایرانیان به فرمان افراسیاب کشته شد (اوستا ۱۳۸۲: ۹۲۱). در پهلوی او را «گوپت‌شاه» یا «گوپت‌شاه» خوانده‌اند و او را موجودی توصیف کرده‌اند که «از پای تا نیمه تن، گاو و از نیمه تن، تا بالا انسان است.» (مینوی خرد ۱۳۸۰: ۷۰)
- ۱۵- برای آگاهی بیشتر از این روایت‌ها نک. طبری: ۴۲۳؛ بلعمی: ۵۹۹؛ مسعودی: ۲۲۱ مقدّسی: ۵۰۵.
- ۱۶- نک: دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۰.

منابع:

- آموزگار، ژاله. تفضلی، احمد. ۱۳۸۲. اسطوره‌ی زندگی زردشت. چاپ پنجم، تهران: نشر چشمه.
- اصفهانی، حمزه بن حسن. ۱۳۴۶. تاریخ پیامبران و شاهان «سنی ملوک‌الارض و الانبیاء». ترجمه جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- دستخواه، جلیل. ۱۳۸۲. اوستا کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان «گزارش و پژوهش». ج ۲، چاپ هشتم، تهران: انتشارات مروارید.

- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. ۱۳۵۲. تاریخ بلعمی. به تصحیح محمدتقی بهار (به کوشش محمد پروین گنابادی). ج ۱، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی زوآر.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. جستاری چند در فرهنگ ایران. چاپ سوم، تهران: انتشارات فکر روز.
- _____ ۱۳۸۱. پژوهشی در اساطیر ایران «پاره‌ی نخست و پاره‌ی دوم». چاپ چهارم، تهران: انتشارات آگاه.
- پورداد، ابراهیم. ۱۳۷۷. پشت‌ها. ج ۲، تهران: انتشارات اساطیر.
- تفضلی، احمد. ۱۳۸۰. مینوی خرد (ترجمه). ویرایش سوم، تهران: انتشارات توس.
- ثعالی، حسین بن محمد. ۱۳۷۲. شاهنامه کهن «پارسی تاریخ غرالسیر». پارسی‌گردان سیدمحمد روحانی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۸۰. یادداشت‌های شاهنامه. بخش یکم، نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- دادگی، فرنیخ. ۱۳۶۹. بندهشن. گزارنده مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس.
- دوستخواه، جلیل. ۱۳۸۰. حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها. ویراست دوم، تهران: نشر آگه.
- دومزیل، ژرژ. ۱۳۸۴. بررسی اسطوره کاووس در اساطیر ایرانی و هندی. ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی. تهران: نشر قصه.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. ۱۳۶۸. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ سوم، تهران: نشرنی.
- راشدمحصل، محمدتقی. ۱۳۶۶. گزیده‌های زادسپرم (ترجمه). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- رفیعی، عبدالحمید. ۱۳۶۹. «آینه». افسانه نخستین پرواز. فرهنگ. کتاب هفتم.
- سرکاراتی، بهمن. ۱۳۷۸. سایه‌های شکارشده. تهران: نشر قطره.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۹. حماسه‌سرایی در ایران. چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۷۵. تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک). ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲، چاپ پنجم، تهران: انتشارات اساطیر.
- عفیفی، رحیم. ۱۳۷۴. اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی. تهران: انتشارات توس.
- فردوسی. ابوالقاسم. ۱۳۷۴. شاهنامه (براساس چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان، مجلد ۱ و ۳، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر داد.
- کریستن سن. آرتور. ۱۳۵۰. کارنامه‌ی شاهان در روزگار ایران باستان. ترجمه بهمن سرکاراتی و باقر میرخانی. تبریز: انتشارات دانشگاه.
- _____ ۱۳۵۵. کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. چاپ چهارم، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۸۱. نامه باستان. ج ۲، تهران: انتشارات سمت.
- مزدایور، کتابون. ۱۳۶۹. «شالوده اساطیری شاهنامه». فرهنگ. کتاب هفتم. ۵۳-۷۸.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۳۵۶. مروّج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد ترجمه و نشر کتاب.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. ۱۳۸۱. آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ). ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگه.
- نلدکه. تئودور. ۱۳۶۹. حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ‌علوی. چاپ چهارم، تهران: نشر جامی و مرکز نشر سپهر.
- Bartholomae, Christian. 1961. *Altirionisches wō rterbuch*. Berlin.